

تحلیل استعاره‌ی مفهومی سخن در قصاید خاقانی

دکتر رضا جمشیدی^۱

چکیده

استعاره در سال‌های اخیر و در نظریه‌ی شناختی، معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرده است که از آن تحت عنوان «استعاره‌ی مفهومی» یاد کرده می‌شود. طبق این نظریه استعاره فقط در سطح واژگان، جملات یا حتی در زبان نیست بلکه در ذهن، رفتار و اعمال افراد یک جامعه و به شکل ناخود آگاه نمود پیدا می‌کند. بنابراین یکی از کارکرد های اساسی این نوع استعاره، تبیین و بررسی طرز فکر و اعمال و رفتار انسان‌ها در جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. از این رهگذر ما در این مقاله به بررسی استعاره‌ی مفهومی سخن در قصاید خاقانی که یکی از مهم‌ترین شعرای قرن ششم می‌باشد، پرداخته ایم تا ریشه‌ی مناقشات و منشأ مجادلات او با شعرای هم عصرش را در یابیم. در این تحقیق مشخص شد که خاقانی سخن را به مثابه مُلک، معجزه و سحر، عروس دوشیزه، رقابت، مروارید، خوراکی و درخت می‌داند که نوعی خود برتر بینی و یگانه انگاری در ذهن خاقانی باعث مجادلات و بد اخلاقی های او با شعرای دیگر گردیده است.

واژه‌های کلیدی: استعاره‌ی مفهومی، خاقانی، مناقشه، مجادله، سخن

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران.

Email: rezajamshidi5917@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۸

تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۱۱/۰۲

استعاره و فواید آن در زبان

در قلمرو بلاغت و علوم بلاغی، استعاره یکی از مهم‌ترین ارکان صور خیال محسوب می‌گردد و با یاری و کمک استعارات که بسیاری از سخنان و اشعار ادیبان و سخنوران از سخنان ساده و معمولی جدا گشته و در مسیر تعالی و زیبایی سخن، راه می‌پیماید. اهمیت استعاره در شعر و علوم بلاغی به حدی است که «ارسطو در فن خطابه می‌گوید: آنچه که در بیشتر عبارات های بلاغی انگیزه‌ی مسرت است، منشأ آن استعاره است و مقداری ابهام و پیچیدگی، که مخاطب بعداً آن را در می‌یابد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۱۱۱)

انسان‌ها برای برقراری ارتباط با یکدیگر ناچار به استفاده از زبان می‌باشند و این زبان است که منظور آنها را به دیگران منتقل می‌کند و با کمک زبان بسیاری از تجربیات از شخصی به شخص دیگر و از نسلی به نسل دیگر می‌رسد. پس می‌توان نتیجه گرفت که زبان و تجربه با یکدیگر کنش و واکنش دارند.

«و چنان در اساس در هم ادغام شده‌اند که دشوار می‌توان آن‌ها را دو وجود مجزاً دانست. زبان واقعیت را به هیأت خود خلق می‌کند. پس کاربرد زبان به این شکل، اساساً مستلزم آن است که از طریق یک نوع واقعیت به واقعیتی از نوع دیگر برسیم. این فرایند در اساس فرایند انتقال است.» (هاوکس، ۱۳۷۷: ۹۱)

قدما نیز در بسیاری از موارد و در تعاریف خود استعاره را ابزار انتقال معنی و تجربه، تعریف می‌کرده‌اند. و معنای لغوی استعاره که «به معنی طلب کردن چیزی به عاریت است و در اصطلاح لفظی است که استعمال شود در غیر معنای اصلی.» (رجایی، ۱۳۷۹: ۲۸۷)

مؤید این معنی است کهشاعر با کمک گرفتن از یک واژه و نشانه‌های آن در جمله، تجربه و معنای دیگری را به مخاطب انتقال می‌دهد و این همان فایده و کاربرد استعاره در زبان است که نشان می‌دهد «شاعر، با استفاده‌ی آگاهانه از استعاره، به گونه‌ای فعال به فرایند گسترش دادن مشغول است و به مدد آن عرصه‌های تازه‌ای از واقعیت را پیوسته در زبان محصور می‌کند، ابعاد تازه‌ای از تجربه را ثبت می‌کند، و آن‌ها را در محدوده‌ی آن زبان دسترس‌پذیر می‌سازد.» (هاوکس،

۱۳۷۷: ۹۶) همچنین باید دانست انسان در عرصه‌ی انفعالی ذهن، گاهی اسیر عواطف و احساسات می‌شود و بیان او نیز تحت تأثیر این انفعالات درونی قرار می‌گیرد.

«به زبان ساده‌تر، نگرش او نگرشی مخیل و عاطفی می‌شود، آنگاه برای بیان این دریافت و نگرش زبان دیگرگونه و غیر عادی می‌طلبد، زبانی که حقیقی و ارجاعی نیست، غیر منطقی و خیالی است.» (چاوشی، ۱۳۸۱: ۱۰۰)

استعاره در سال های اخیر

با وجود تعاریف فراوان، متعدّد و گوناگونی که قدما از استعاره در کتاب های بلاغی آورده‌اند و انواع استعاره را تقسیم‌بندی و تبیین نموده‌اند، به نظرمی رسد بازهم استعاره و کاربرد آن در علوم مختلف غیر از ادبیات، آنگونه که هست و باید و شاید، بررسی نگردیده است. به همین سبب است که دکتر شفیعی کدکنی می‌گوید: «یکی از پریشان‌ترین تعریف‌ها در کتب بلاغت پیشینیان، استعاره است. تعریف های مختلف و نمونه‌های گوناگونی که از این کلمه در آثار متقدمان آمده، نشان می‌دهد که ایشان، همواره درباره‌ی مفهوم و حوزه‌ی معنوی این کلمه، متزلزل بوده‌اند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۱۰۷)

اما امروزه، استعاره تنها موضوع بررسی ادبیات نیست بلکه بسیاری از رشته‌های علمی به بررسی آن پرداخته و در باره‌ی کاربرد و نقش آن چهارچوب‌هایی ارائه داده‌اند. «مثلاً در زبان‌شناسی اینک توجه به کنش زبانی و جنبه‌های کاربرد شناختی زبانی بیشتر شده است. خوانش و تحلیل متن و گفتار، ارتباط بافت با کلمه و معنای مجازی، بیش از پیش مورد توجه زبان‌شناسان قرار گرفته است. همچنین در رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت و زیبایی‌شناسی، استعاره جایگاهی به خود اختصاص داده است.» (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۵)

یکی از مهم‌ترین رشته‌هایی که به بررسی استعاره می‌پردازد، همان طور که اشاره شد، زبان‌شناسی است که بر اساس دیدگاه‌های زبان‌شناسی قرن بیستم، «استعاره، اصل همه جا حاضر در کل زبان است. در واقع در همه‌ی زبان‌ها می‌توان ساختار های استعاری با ریشه‌های عمیق را

یافت که پنهانی در معنای آشکار تأثیر می‌گذارند. استعاره را نمی‌توان از زبان سترد بی‌آنکه در فعل ستردن از استعاره استفاده شود، هیچ استفاده‌ای از زبان نمی‌شود کرد که سراسر است، یعنی عاری از استعاره باشد، زیرا در این ادعایی هم که به زبان می‌آید از استعاره استفاده شود.» (هاوکس، ۱۳۷۷: ۹۱)

بنا بر این دیدگاه، در سخنان روز مره و عادی که بین همهی افراد یک جامعه رد و بدل می‌گردد، از استعاره برای انتقال مفاهیم و تجربیات به یک دیگر استفاده می‌شود و استعاره را از سطح شعر و ادبیات خارج کرده و به ذهن و زبان و رفتار همهی افراد یک جامعه گسترش می‌دهد که بررسی‌های زبان‌شناختی که در باب استعاره در سال‌های اخیر انجام گرفته، نشان می‌دهد که هدف مشخص و متحقق همهی آن‌ها، کند و کاو و نفوذ چشمگیر و ارزشمند زبان‌شناختی بوده است.» (همان، ۱۳۷۷: ۱۰۲)

در واقع، مطالعات زبان‌شناسی در چند دهه‌ی اخیر، ماهیت جدیدی برای استعاره تعریف کرد که بر اساس آن، استعاره تنها آرایه‌ی ادبی یا یکی از صور کلام نیست، بلکه فرایندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌گردد. این دیدگاه نخستین بار توسط جورج لیکاف و مارک جانسون، در سال ۱۹۸۰ با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم»، مطرح شد.

«تحقیقات لیکاف و جانسون ثابت کرد که کارکرد‌های استعاره، محدود به حوزه‌ی مطالعات ادبی و کاربرد واژه، عبارت یا جمله نیست. استعاره همچون ابزاری مفید نقش مهمی در شناخت و در پدیده‌ها و امور دارد و در حقیقت یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که زنجیره‌ی رفتاری طبق آن برنامه‌ریزی می‌شود. از این دیدگاه استعاره بر حسب ضرورت و نیاز بشر به درک و بازنمایی پدیده‌های نا آشنا، با تکیه بر ساخت واژه‌ها و اطلاعات قبلی شکل می‌گیرد و نقشی به سزا در جولان فکری و تخیل ایفا می‌کند.» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۰)

آن‌ها (لیکاف و جانسون) به این نتیجه رسیدند که ذهن انسان، برای بیان مفاهیم انتزاعی نشان می‌دهد که در ذهن خیش مفاهیم عینی را چگونه بیان یا درک می‌کنیم. «آنها این نوع استعاره را که ریشه در زبان روزمره و متعارف دارد و اساساً مبتنی بر درک امور انتزاعی بر پایه امور عینی و

مفهومی یا تصویری کردن مفاهیم ذهنی است، استعاره‌ی مفهومی یا ادراکی نامیدند.» (همان: ۱۲۴)

البته این را نیز باید اضافه کرد که به باور آن‌ها، استعاره‌های مفهومی به طور اتفاقی ساخته نمی‌شوند. بلکه بر اساس کنش‌های متقابل و پایدار با محیط‌های فرهنگی و فیزیکی مان ساخته و پی‌ریزی می‌گردند. این کنش‌های پایدار در واقع همان پایه‌های تجربی هستند که هیچ استعاره‌ای جدا از آن‌ها فهمیده نمی‌شود. «برای مثال استعاره‌ی «زیاد بالاست» را تجربه‌ی زیستی و امر مسلم اجتماعی - مثلاً این که هنگام ریختن آب در ظرف، افزوده شدن به حجم آب موجب بالا آمدن سطح آن می‌شود - پدید می‌آورد. بدین ترتیب اغلب اوقات، استعاره‌ی مفهومی تنها توسط یک فرد شکل نمی‌گیرد، بلکه ماهیت آن جمعی و اشتراکی است و از این رو، در تغییر و تحولات اجتماعی به تغییر استعاره‌ها نیز باید توجه کرد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که تغییر در برخی از استعاره‌ها می‌تواند شاخصی باشد برای ارزیابی جنبه‌هایی از تحولات اجتماعی و فرهنگی.» (همان: ۱۳۱)

در استعاره‌ی مفهومی همواره دو قلمرو مطرح است که یکی قلمرو مقصد یا هدف است و دیگری قلمرو منبع یا مبدأ و باید دانست که «اساس رابطه در استعاره‌ی مفهومی، میان دو واحد ارگانیک یا دو مجموعه‌ی به شکل تناظر یک به یک صورت می‌گیرد که به آن «انگاره» می‌گویند. انگاره‌ها یکی متعلق به قلمرو مبدأ یا منبع است که اغلب مفهومی و عینی و ملموس است و ارگان دیگر دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی است (دست کم نسبت به قلمرو منبع) که قلمرو مقصد یا هدف نامیده می‌شود. به این ترتیب انگاره‌ها به مثابه‌ی ساختارهای بنیادین، طرح‌های تصویری ذهن و الگوی ارتباطی بین مفاهیم موجود در ذهن انسان هستند که کشف و دستیابی به آن‌ها موجب پرده برداری از بسیاری از پیچیدگی‌های معنایی و درک آسان‌تر ارتباط میان عبارت‌ها و پدیده‌ها خواهد شد.» (بهنام، ۱۳۸۹: ۹۳)

برای روشن شدن موضوع، استعاره‌ی مفهومی «مباحثه جنگ است» را در جملات زیر به عنوان مثال می‌آوریم: «مدعیات شما غیر قابل دفاعند، در نقادیش دقیقاً به هدف زد، استدلال‌هایش را در هم کوبیدم،... تمام این جملات در یک بحث پیرامون آن به کار رفته‌اند. کاربرد این جملات

برای کاربران معمول زبان فارسی امری عادی است، طوری که هیچ یک از آن‌ها جملات فوق را مصداق صنایع ادبی و آرایه‌های لفظی نمی‌دانند، اما در پس تمام این عبارات چیزی به نام استعاره‌ی مفهومی نهفته است. زیرا کمی دقت در این جملات نشان می‌دهد که اغلب آن‌ها از واژگان، مفاهیم و اصطلاحاتی استفاده کرده‌اند که ذاتاً مربوط به قلمرو جنگیدن هستند. چنان که کاربرد و معنای اولیه غیر قابل دفاع بودن، به هدف زدن و در هم کوبیدن، مربوط به جنگ می‌باشد نه بحث. گویی ورای ذهن گویشوران فارسی تصویری از جنگ نقش بسته است که هنگام سخن گفتن از بحث، گاه به آن نظر می‌کنند یا بحث را به مثابه جنگ فهمیده‌اند. در زبان‌شناسی شناختی به فهم یک حوزه‌ی مفهومی بر حسب حوزه‌ی مفهومی دیگر، استعاره‌ی مفهومی گفته می‌شود، چنان که در مثال فوق، حوزه‌ی مفهومی بحث کردن بر اساس جنگیدن، فهمیده شده است.» (هوشنگی و سیفی پرگو، ۱۳۸۸: ۱۲)

خاقانی و استعاره‌ی مفهومی

همان طور که قبلاً اشاره شد، استعاره همچون ابزاری مفید، در جهت شناخت پدیده‌ها و امور اجتماعی و فرهنگی یک جامعه به ما کمک می‌کند تا بهتر درک کنیم که افراد آن جامعه در یک بازه زمانی مشخص چگونه می‌اندیشیده‌اند و به تبع آن چگونه رفتار می‌کرده‌اند. در واقع ما با کمک استعاره‌های مفهومی می‌توانیم به یک مدل فرهنگی و اجتماعی برسیم که به وسیله‌ی آن بتوان رفتارهایی را که در ارتباط و در طول آن مدل فرهنگی ایجاد می‌شوند را بررسی و نتیجه‌گیری کرد.

همچنین باید دانست که در زبان‌شناسی شناختی، «استعاره - برخلاف نظر ارسطو - امری صرفاً زبانی و در حدّ واژگان نیست، بلکه فرایند‌های تفکر انسان، اساساً استعاره‌ی می‌باشند، یعنی نظام تصویری ذهن انسان اساساً بر مبنای استعاره شکل گرفته و تعریف شده است و استعاره به عنوان یک بیان زبانی، دقیقاً به این دلیل میسر می‌شود که در اصل، ریشه در نظام تصویری انسان دارد.» (گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۱: ۶۳)

بنابر این می‌توان این نکته‌ی مهم را بیان کرد که آنچه که در دیوان و سخنان و اشعار شاعران مطرح یک دوره آمده است، نمودار طرز اندیشه، بیان، فکر و رفتار افراد زیادی از همان جامعه است که به طور ناخود آگاه در زبان آنها جاری شده و منشأ بسیاری از رفتارهای اجتماعی و اخلاقی و مناسبات فرهنگی گردیده است. از همین رهگذر، ما در این مقاله بر آنیم تا بانگاهی به قصاید خاقانی که یکی از مشهورترین شاعران و قصیده سرایان قرن ششم (و سبک آذربایجانی) می‌باشد، دریابیم که او و دیگر شاعران هم دوره‌ی او درباره‌ی سخن و سخن‌وری چگونه می‌اندیشیده‌اند و منشأ آن همه خود ستایی‌های خاقانی و بداخلاقی‌ها و درگیری‌هایی که با سخنوران دیگر از جمله استادان و شاگردان خود داشته چیست؟ به عبارت دیگر می‌خواهیم بدانیم خاقانی حوزه‌ی مفهومی سخن را با چه حوزه‌های مفهومی دیگری در ورای ذهن خود، برابر مینهد و از چه مفاهیمی برای بیان برتری خود بر دیگران استفاده می‌کند؟

ابتدا باید دانست که خاقانی، در دیوان خود، ۲۲۰ بار از واژه‌ی سخن استفاده کرده است که شاید بتوان گفت بعد از واژه‌ی صبح که ۴۷۵ بار آن را به کلر برده، یکی از پرکارترین واژگان دیوان او محسوب می‌گردد. همچنین خاقانی شاعری است که بسیاری از پژوهشگران، او و نظامی را از بزرگترین استعاره پردازان نوآور، در ادبیات فارسی می‌دانند. چرا که «ترکیبات او که غالباً با خیالات بدیع همراه و به استعارات و کنایات عجیب آمیخته است، معانی خاصی را که تا عهد او سابقه نداشته مشتمل است. مانند «اکسیر نفس ناطقه» برای سخن،...» (صفا، ۱۳۷۸: ۳۵۰) از طرف دیگر همان طور که دکتر محمد امین ریاحی می‌گوید: «دیوان خاقانی، نخستین و مهم‌ترین منبع اطلاعات قرن ششم هجری شمرده می‌شود.» (ریاحی، ۱۳۴۶: ۳)

انگاره‌های مفهومی سخن در ذهن و زبان خاقانی

آن گونه که از لابلای ابیات و سخنان خاقانی بر می‌آید، او شاعری حسّاس و زود رنج است که همین خصیصه‌ی او باعث شده بسیاری از شاعران هم عصرش، از دست زبان او و هجوهایش در امان نمانند. حتی کسانی مثل ابوالعلائی گنجوی که حق استادی به گردن او داشته و یا شاگردش

مجیرالدین بیلقانی و نیز بسیاری از شاعران گذشته چون عنصری به فراوانی مورد طعن و انتقاد خاقانی قرار گرفته‌اند:

ز ده شیوه کان شیوه‌ی شاعریست به یک شیوه شد داستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه پند که چیزی ندانست از آن عنصری

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۹۲۶)

همه‌ی این موارد، که به علت فراوانی و شهرت نیاز به آوردن شواهد دیگر ندارد، نشان می‌دهد که خاقانی و بسیاری از شاعران هم عصر او مثل رشیدالدین وطواط و ابوالعلای گنجوی و نظامی و جمال‌الدین اصفهانی و مجیر بیلقانی به سخن و سخنوری جور دیگری می‌نگریسته‌اند و در ورای ذهن آن‌ها سخن به مثابه پدیده‌ای یا پدیده‌هایی درک می‌شده که به طور ناخود آگاه آنان را به سمت بیرون راندن حریفان از این دایره‌ی سخن وادار می‌کرده است. به عنوان مثال خاقانی به فراوانی سخن را، مُلک و حکومت می‌داند و خود را پادشاه این ملک:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشاه در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا

(همان، ۱۷)

که اگر بخواهیم به عنوان نمونه انگاره‌های استعاره‌ی این بیت را در ذهن خاقانی ترسیم کنیم این گونه می‌شود: سخن، مُلک است ← خاقانی پادشاه این مُلک است. بنابراین انگاره‌های استعاره‌ی که در باره‌ی سخن در ذهن خاقانی نقش بسته و ناخود آگاه در زبان او آشکار گردیده را می‌توان در موارد زیر خلاصه و دسته‌بندی کرد:

- سخن مُلک است.
- سخن معجزه و سحر است.
- سخن دوشیزه و بکر است.
- سخن مروارید است.
- سخن خوراکی است.
- سخن مسابقه و رقابت است.

– سخن درخت است.

اینک به تبیین و توضیح هر یک از استعارات مفهومی بالا و ذکر شواهد آن در قصاید خاقانی می‌پردازیم.

۱- سخن مُلک است.

به ابیات زیر توجه کنید:

دزد را که باید افزاز دار کرد
شاه سخن منم شعرا دزد گنج من بس
(همان: ۱۵۱)

چون زبان مُلک سخن دارد، من از صدر رسول

در سر دستار منشور زبـان آورده ام

(همان: ۲۵۸)

فاخته گفت از سخن نایب خاقانیم

گلبن کآن دید کرد مدحت شاه امتحان

(همان: ۳۱۳)

زیرا که شه طغان جهان سخن نیند

بل نایبان یاوگیان ولایتند

(همان: ۱۷۴)

مالک الملک سخن خاقانیم کز گنج نطق

دخل صد خاقان بود یک نکته‌ی غرای من

(همان: ۳۲۳)

پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق

کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده ام

(همان: ۲۵۸)

عسکر کش من این نی عسگر نکوتر است

نی نی به دولت تو امیـــــر سخن منم

(همان: ۷۷)

من در سخن عزیز جهانم به شرق و غرب

کز شرق و غرب نام سخنور نکوتر است

(همان: ۷۷)

شاه سخن به خدمت شاه سخا رسید شاه سخا سخن ز فلک دید برترش

(همان: ۲۲۰)

همان طور که در پس زمینه‌ی همه‌ی این ابیات می‌بینید، خاقانی سخن را به مثابه مُلک و اقلیمی می‌داند که این ملک، فقط می‌تواند یک پادشاه داشته باشد و آن هم خود اوست و این پادشاه هرگز حضور دیگران را در ملک خود تحمّل نمی‌کند و از هر فرصتی استفاده می‌کند تا به متجاوزان به این ملک (شاعران دیگر) بتازد و آن‌ها را همواره دزد گنج خود می‌داند و پیوسته به این موضوع تأکید می‌کند که پادشاه نظم و نثر در تمام اقلیم سخن (خراسان و عراق که دو مرکز عمده‌ی سخن پارسی در آن روزگار بوده‌اند) فقط خود اوست و از آن جا که به گفته‌ی سعدی، «ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی ننگ‌جند» (سعدی، ۱۳۷۸: ۴۲)، شکل‌گیری این استعاره‌ی مفهومی در ذهن خاقانی، منشأ بسیاری از بداخلاقی‌ها و مناقشات خاقانی با شاعران هم عصر خود گردیده است که اثرات آن در جای جای دیوانش مشهود است.

یادآوری این نکته هم ضروری است که این استعاره در اشعار شاعران قبل از خاقانی نیز دیده می‌شود اما بسیار کم و به ندرت، چنان که سنایی در ابیات زیر به آن اشاره کرده، اما به هیچ وجه خود را پادشاه مُلک سخن نمی‌داند و دیگران را مدح می‌کند:

بادی آراسته در مُلک سخن تا گه حشر

نامه‌ی شعـــــــــــــــــر به توقیع تو امیر

(سنایی، ۱۳۴۱: ۲۸۵)

یا در مدح محمّد منصور:

هرکه زین پیش بود امیر سخن از امیـــــــــــــــــر سخا شدند عزیز

(همان: ۱۰۷۴)

اما در ادوار بعد از خاقانی، این استعاره به همان شکل که در ذهن خاقانی است، رواج یافته و در نزد بسیاری از شاعران می‌توان نمونه‌هایی از آن را یافت:

از فیض قبول آن مکرم شد ملک سخن مرا مسلم

(لاهیجی، ۱۳۷۴: ۶۶۹)

چند گویی که منم خسرو اقلیم سخن

ملک تو، کشور تو، تاج تو، اورنگ تو کو

(دهلوی، ۱۳۸۷: ۱۹۳)

شاعری سحر آفرینم، ساحری معجز نما

خازن گنج ممالک، مالک ملک سخن

(ساوجی، ۱۳۸۹: ۴۷۶)

جالب توجه است که بسیاری از شاعران و بزرگان هم عصر خاقانی نیز، او را امیر ملک سخن می‌دانسته و به فضل و برتری خاقانی اذعان داشته‌اند. چنان که ابوالفضایل احمد سیمگر گفته است:

گرچه کان خرد مرا دانی عاجزم در نهاد خاقانی

صورت روح پاک می‌بینم متدرع به شحص انسانی

افضل‌الدین امیر ملک سخن شارح رمز های پنهانی

(به نقل از دیوان خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۲۴)

و یا کافی‌الدین عمر، عموی فاضل خاقانی در قطعه‌ای خطاب به او می‌گوید:

ای امیر امرای سخن ای شاه سخا

به سخن مثل عطارد به سخا چون خورشید

(به نقل از دیوان خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۵)

۲- سخن سحر و معجزه است.

به ابیات زیر از قصاید خاقانی توجه کنید:

مرا بین که آیات ابیات مدحش نه تعویذ جان، حرز ایمان نماید

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۳۲)

بخندم به نظم هرابله اگرچه زبان ساحر و خامه ثعبان نماید

(همان: ۱۳۲)

مصطفی گوید که سحر است از بیان من

ساحرم کاندرا اعجاز سخن سحر بیان آورده‌ام

(همان: ۲۵۸)

معجز خاقانی است مدح تو تا در جهان

صبح برد آب ماه، میوه پزرد ماه آب

(همان: ۴۹)

سحر دم او شکست روتق گـویندگان

چون دم مرغان صبح، نیروی شیران غاب

(همان: ۴۹)

عنصری کو یا معزی یا سنایی کاین سخن

معجز است از هر سه گرد امتحان انگیخته

(همان: ۳۹۸)

شاعر ساحر منم اندر جهان در سخن از معجزه صاحب قران

(همان: ۳۴۲)

در بابل سخن منم استاد سحر تازه کز ساحران عهد کهن همبری ندارم

(همان: ۲۸۳)

در شأن تو و من به سخا و سخن امروز

ختم الامرای به و ختم الشعرای

(همان: ۴۳۹)

از این قصیده نمودار ساحری کن از آنک

بقای نام تو است این قصیده‌ی غراً

(همان: ۳۱)

اگر خری دم این معجزه زند که مراست

دمش ببند که خر گنگ بهتر از گویا

(همان: ۳۱)

با نگاهی به اندیشه‌ای که در ورای ابیات نهفته است، می‌توان آن را چنین ترسیم کرد: سخن معجزه و سحر است ← خاقانی پیامبر یا ساحر است.

خاقانی سخن خود را نوعی معجزه می‌داند و بنابر تعریفی که در این باره می‌گوید: «اعجاز از ریشه‌ی عجز (ناتوانی) به معنی ناتوان ساختن می‌باشد... یعنی کاری انجام گیرد که دیگران در انجام و یا هم‌آوردی با آن عاجز باشند.» (معرفت، ۱۳۹۰: ۲۰۳) خاقانی خود را پیامبری می‌داند که معجزه‌ی او همین اشعار و مدایح اوست که هیچکس قادر به هم‌آوردی با او و آوردن مثل آن‌ها نمی‌باشد و با استفاده از واژگانی مثل «ختم الانبیا» معادل «ختم الشعرا» را برای خود می‌سازد و حتی ابیات خود را تشبیه به آیات قرآن می‌کند! او همچنین با توجه به حدیث پیامبر (ص) که می‌فرماید: «ان من البیان لسحرا» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۹۹) قسمتی از سخنان خود را نیز سحر می‌داند و خود را در سخنوری صاحب قرآن معجزه و سحر معرفی می‌کند و بنابراین، این اندیشه در ذهن و زبان او شکل می‌گیرد که دیگران از آوردن سخنانی شبیه به سخن او عاجز هستند و این مسأله نیز تأثیر بسزایی در مناقشات او با شاعران هم عصر خود می‌گذارد که در لابلای ابیاتش مشخص است.

۳- سخن، بکر و دوشیزه است.

ای افضل از مشاطه‌ی بکر سخن تویی

این شعر در محافل احرار کن ادا

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۶)

نکنته‌ی دوشیزه‌ی من — حرز روح است

از صفت خاطر آبستن من نور عقل است از صفا

(همان: ۱۷)

شه طغان عقل را نایب منم نعم الوکیل

نوعروس فضل را صاحب منم نعم الفتی

(همان: ۱۷)

مریم بکر معانی را منم روح القدس

عالم ذکر معالی را منم فرمانروا

(همان: ۱۷)

سخن بر بکر طبع من گواه است

چو بر اعجاز مریم نخل خرما

(همان: ۲۴)

لیک به دولت ملک بر ملکوت می رود

بهر عروس طبع ما نامزد سخنوری

(همان: ۴۲۱)

مصریش مخاطب هنر است

در شکر ریز نو عروس سخننی

(همان: ۸۵)

بنده با افکندگی مشاطه جـاه شه است

سیر با آن گندگی هم ناقد مشک ختاست

(همان: ۸۷)

بر چهره‌ی عروس معانی مشاطه وار

زلف سخن بتاب و زحسرت بتابشان

(همان: ۳۳۰)

چون زر و گل به دست آلا که خار پای عقل

صید خاری کی شود عقل سخن پیرای من

(همان: ۳۲۲)

گر بسیط خاک را چون من سخن پیرای هست

اصلم آتش دان و فرعم کفر و پیوندم عبا

(همان: ۳۰)

با توجه به ابیات مذکور و استعاره‌ی مفهومی آن، انگاره‌ای که در ذهن خاقانی شکل گرفته را می‌توان به صورت زیر ترسیم کرد: سخن، بکر و دوشیزه است ← خاقانی داماد این دوشیزه است.

لذا خاقانی سخن خود را همچون عروس بکر و دوشیزه‌ای می‌داند که داماد و صاحب و مشاطه‌ی آن فقط خود اوست و به سبب غیرتی که نسبت به این عروس دوشیزه دارد، هرگز اجازه نمی‌دهد دست دیگران (شاعران هم دوره) به این عروس بکر برسد و بخواهند قصد پیرایش آن را داشته باشند و این نیز می‌تواند دلیل محکمی برای فراوانی مناقشات او با شعرای دیگر در دیوانش باشد.

۴- سخن مروارید است.

کی شکند همتش قدر سخن پیش غیر

کی فکند جوهری دانه‌ی در در خلاب

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۵)

بنده سخن تازه کرد وانچه کهن داشت شست

کان همه خرمهره بود وین همه درّ ثمین

(همان: ۳۳۶)

به شکر صدر زمان هر زمان به بحر سخن صدف مثال دهان را به درّ بینبارم

(همان: ۲۸۷)

طبع مراست جان تهی تحفه‌ی سخن نوروز راست جان تهی باد نوبهار

(همان: ۲۰۵)

گر هست سخن گهر چرا نیست آهنگ بدو گهر—رخران را

(همان: ۳۵)

دلم که دگر باره گهر دزد از این عقد آن طفل دبستان من آن مردک کذاب

(همان: ۵۸)

با توجه به ابیات بالا، انگاره‌ی مفهومی که در ذهن خاقانی شکل گرفته را می‌توان این گونه ترسیم کرد: سخن مروارید است ← خاقانی صاحب و تنها دارنده‌ی این مروارید است. بنابراین وجود این استعاره در ذهن خاقانی، باعث شده تا سخن خود را همچون مرواریدی که در آن زمان با توجه به عقیده‌ی قدما نسبت به نحوه‌ی تشکیل آن در دهان صدف، کمیاب و گرانبها بوده (و اکنون نیز هست)، بداند که تنها صاحب و دارنده‌ی این مروارید سخن فقط خاقانی است و از این که دیگران نیز آن را داشته باشند، احساس خوشایندی ندارد و به شاگردان خود که قصد دزدی از این مروارید را دارند، سخت می‌تازد.

۵- سخن خوراکی است.

این چو مگس می‌کند خوان سخن را عفن

وان چو ملخ می‌برد کشته‌ی دین را نما

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۸)

بگذرد ار باشدش از تو قبولی به جاه

افضل شیرین سخن بیشکی از فرقدان

(همان: ۳۵۳)

حیات بخشا در خامی سخن منگر

که سوخته شدم از مرگ قدوة‌الحکما

(همان: ۳۰)

یوسف دل‌ها تو یوی کآیت توست

از سخنپیش گرسنه دلان خوان کرم ساختن

(همان: ۳۱۶)

مریم گشاده روزه و عیسی بیسته

نطق کو در سخن گشاد سر سفره‌ی سخا

(همان: ۵)

در دل خاقانی ارچه آتش تب خاست

آب حیاتش نگر که در سخن آورد

(همان: ۷۶۵)

استعاره‌ی موجود در ابیات بالا را می‌توان چنین ترسیم کرد:

سخن خوراکی است ← خاقانی دیگران را در این خوراکی شریک نمی‌کند.

با توجه به انگاره‌ای که از این استعاره در ذهن خاقانی نقش بسته، باید گفت که او اگرچه گاهی از روی کرم و سخا، سفره‌ی اندیشه را می‌گستراند اما معتقد است که دیگر شاعران این خوان سخن را غفن و بدبو می‌کنند و فقط اوست که سخنش غذای روح هاست و آب حیات بخش جان‌ها، لذا این استعاره نیز می‌تواند یکی از دلایل بداخلاقی‌های او با شعرای دیگر محسوب گردد.

۶- سخن مسابقه و رقابت است.

او در سخن از نابغه برده قصب السبقچون

خسرو نعمان کرم از حاتم طایی

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۳۶)

گرچه روز آمد به پیشین از همه پیشینیان

بیش و پیشم در سخن داند کسی کو پیشواست

(همان: ۸۸)

دقایقی که مرا در سخن به نظم آید

به سرّ آن نرسد وهم بو علی دقاق

(همان: ۲۳۶)

جان کنند از ژاژخایی تا به گرد من رسند

کی رسد سیـرالـسوافی در نجیب ساربان

(همان: ۳۲۸)

نیینی جز مرا نظمی محقق

نیایی جز مرا نثری مبرهن

(همان: ۳۱۸)

دانم که نیک دانی دانند دشمنان هم

کامروز در جهان به سخن هم سری ندارم

(همان: ۲۸۳)

که نیست چون تو سخا پروری به شرق و غرب

نه چون من است ثناگستری به شام و عراق

(همان: ۳۶۶)

با توجه به این ابیات، استعاره مفهومی دیگری که در ذهن خاقانی نقش بسته را می‌توان چنین

ترسیم کرد: سخن مسابقه و رقابت است ← خاقانی برنده‌ی این مسابقه است

پس در این رقابت که بین خاقانی و شعرای دیگر شکل گرفته، خاقانی خود را نفر اول و

برنده‌ی رقابت می‌داند و همچون قهرمان یک رشته‌ی ورزشی اجازه‌ی برتری را به دیگران

نمی‌دهد و آن‌ها را دنباله رو سخن خود می‌داند.

۷- سخن درخت است.

وگر شـوند سراسر درختک دانا

محققان سخن زین درخت میوه برند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۱)

بی او سخن — نرانم و کی پرورد سخن

حسّان پس از رسول و فرزدق پس از هشام

(همان: ۳۰۴)

مشرق و مغرب مراست زیر درخت سخن

رسته ز شروان نهال، رفته به عالم ثمار

(همان: ۱۸۱)

یکایک میوه دزد باغ طبعم ولیک از شاخ بختم میوه افکن

(همان: ۳۲۰)

انگاره‌ای که با توجه به ابیات بالا در ذهن خاقانی به وجود آمده را می‌توان به این صورت ترسیم کرد: سخن درخت است ← فقط درخت سخنان خاقانی میوه دار است.

لذا خاقانی سخن خود را چون درختی می‌داند که از شروان روئیده و میوه اش به سراسر جهان رفته و فقط درخت سخنان اوست که مثمر و میوه دار است و سخنان دیگران همچون درختانی بی‌ثمر هستند که هیچ فایده‌ای ندارند و این اندیشه نیز می‌تواند منشأ مجادلات او با شعرای دیگر محسوب گردد.

در پایان، با توجه به آنچه که قبلاً اشاره شد که استعارات مفهومی، نتیجه‌ی کنش متقابل تجربیات ذهنی ما و محیط فرهنگی و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم، می‌باشد، ذکر این نکته نیز جالب توجه است که گویی خاقانی خود به این موضوع واقف بوده و خود ستایی‌های خود و بداخلاقی‌هایش با شعرای دیگر را به گردن جامعه و جهان اطراف خود می‌اندازد و می‌گوید:

من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه است

لاجرم معذورم از جـز خویشتن می‌ننگرم

هرچه عقلم در پس آیینـه تلقین می‌کند

من همان معنی به صورت بر زبان می‌آورم

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۴۸)

نتیجه

نظریه‌ی استعاره در سال‌های اخیر که ما بیشتر آن را تحت عنوان «استعاره‌ی مفهومی» می‌شناسیم با نقد دیدگاه‌های سنتی درباره‌ی استعاره، ثابت کرد که استعاره فقط در واژه، جمله و حتی در زبان نیست. بلکه استعاره در ذهن و اعمال و رفتار افراد یک جامعه و به طور ناخود آگاه نمود دارد و فقط باید آن را از لابلاهای گفته‌های اشخاص کشف کنیم.

همچنین در این نظریه کارکرد جدیدی برای استعاره‌ی مفهومی در نظر گرفته شده که استعاره را همچون ابزاری مهم در جهت دادن به عقاید، افکار و اعمال انسان در جامعه می‌داند. از همین رهگذر، با نگاهی به قصاید خاقانی و بررسی استعاره‌های مفهومی که درباره‌ی سخن در ذهن و زبان او که یکی از برجسته‌ترین شاعران قرن ششم می‌باشد، شکل گرفته، این موارد مشخص می‌شود که او سخن را به مثابه مُلک، معجزه و سحر، عروس دوشیزه، رقابت، مروارید، خوراکی و درخت می‌داند که در همه‌ی آن‌ها، او خود را یگانه و برتر از شعرای دیگر خصوصاً شعرای هم دوره‌ی خود می‌پندارد و همین انگاره‌ها در ذهن او کافی است تا ریشه و دلایل جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه‌ی خوبی باشد برای این که بفهمیم چرا خاقانی با بد زبانی و بداخلاقی همواره با استادان و شاگردان و دوستان هم دوره‌ی خود مجادله و مناقشه داشته است. لذا استعارات مفهومی در سبک‌شناسی شناختی و تحلیل متون ادبی یک دوره یا یک شخص نیز می‌تواند بسیاری از افکار، عقاید و رفتار رایج در آن دوره یا شخص را تبیین و مشخص نماید. که این یکی از جدیدترین و اساسی‌ترین کارکرد های استعاره در ادبیات و زبان‌شناسی شناختی محسوب می‌شود.

کتابنامه

- بهنام، مینا، (۱۳۸۹) «استعاره‌ی مفهومی نور در دیوان شمس»، مجله‌ی نقد ادبی، شماره ۱۰، صص ۹۱-۱۱۴.
- چاوشی، حسین، (۱۳۸۱) بلاغت از دیدگاه روان‌شناسی، چاپ اول، قم: انتشارات خوشرو.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی، (۱۳۷۳) دیوان، چاپ چهارم، به کوشش ضیال‌الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار.

- دهلوی، امیر خسرو، (۱۳۸۷)، دیوان، چاپ دوم، با مقدمه محمد روشن، تهران: انتشارات نگاه.
- رجایی، محمد خلیل، (۱۳۷۹)، معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، چاپ پنجم، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ریاحی، محمد امین، (۱۳۴۶)، «تحولات ادبی ایران»، مجله هنر و مردم، شماره ۵۶، صص ۱۵۳-۱۵۴.
- سواجی، سلمان، (۱۳۸۷) کلیات، چاپ اول، به کوشش عباسعلی وفايي، تهران: انتشارات سخن.
- سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۷۸) گلستان، چاپ هفتم، به کوشش محمد علی فروغی، تهران: انتشارات جرس.
- سنایی، مجدود بن آدم، (۱۳۴۶) دیوان، چاپ اول، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه‌ی ابن سینا.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۵)، صور خیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات آگاه.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات ایران (خلاصه جلد اول و دوم)، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فردوس.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۶۱)، احادیث مثنوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله، (۱۳۷۹) استعاره و شناخت، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگان.
- گلفام و یوسفی‌راد، ارسلان و فاطمه، (۱۳۸۱) «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»، مجله تازه‌های علوم شناختی، شماره ۳، صص ۵۸-۴۲.
- لاهیجی، حزین، (۱۳۷۴) دیوان، چاپ اول، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، قم: انتشارات سایه.
- معرفت، محمد هادی، (۱۳۹۰)، علوم قرآنی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سمت.
- هاشمی، زهره، (۱۳۸۹) «نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، مجله‌ی ادب پژوهی، شماره ۱۲، صص ۱۱۹-۱۴۰.
- هاوکس، ترنس، (۱۳۷۷) استعاره، چاپ اول، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.
- هوشنگی و سیفی پرگو، حسین و محمود، (۱۳۸۸) «استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی»، پژوهشنامه‌ی علوم و معارف قرآن کریم، شماره ۳ (صص ۳۴-۹).

Analysis of conceptual metaphor of speech in Khaghani's odes

Reza Jamshidi Ph.D¹

Abstract

In recent years, and in the theory of knowledge; metaphor has found a new meaning, that it is mentioned as the "conceptual metaphor". According to this theory, not only metaphor studies at the level of words, sentences or even at language level but also it studies in the mind, behavior and actions of individuals in a society and it reflects unconsciously. So explanations and study of thoughts, actions and human's behavior in a society in which they live; is one of the essential functions of this type of metaphor. Thereby in this article we examine the conceptual metaphors of speech in Khaghani's odes who is one of the most important poets of the sixth century; In order to find the cause of many disputes, controversy and conflicts in his contemporary poets, it was found that Khaghani knows speech as property, miracles and magic, maiden bride, competition, pearls, food and tree. That a kind of superiority and uniqueness in Khaghani's mind causes his controversies and immorality with other poets.

Keywords: conceptual metaphor, Khaghani, conflict, controversy, speech.

1. PhD candidate in Persian language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Arak University, Arak, Iran.
Email: rezajamshidi5917@gmail.com